

نفوذ ایران در تمدن اروپا

در قرون وسطی

ترجمه مخزنانی

پروفسور استیون رانسی مان

استاد دانشگاه استانبول

و

انجمن فرهنگ ایران و انگلیس

چهارم مهرماه ۱۳۲۳

شورای فرهنگ ایرانی

تهران

THE IRANIAN INFLUENCE ON THE
MEDIAEVAL CULTURE OF EUROPE

A Public Lecture given by

PROF. THE HON. STEVEN RUNCIMAN, M.A.

at the

ANGLO - PERSIAN INSTITUTE
TEHERAN

26th September, 1944.

BRITISH COUNCIL
Teheran

اسکن شد

روز سه‌شنبه چهارم مهرماه ۱۳۲۳ آقای پرفسور استیون رانسیمان در انجمن فرهنگی ایران و انگلیس در باب نفوذ ایران در تمدن اروپا در قرون وسطی سخنرانی کردند. پرفسور نامبرده از دانشگاه کمبریج باخذ دوگواهی نامه لیسانس نائل آمده و از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۸ عضویت پیوسته تریینی تی کالج را داشته و از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۸ در دانشگاه کمبریج دانشیار بوده و اینک کرسی استادی تاریخ و هنرهای زیبای دوره بیزانتین را در دانشگاه استانبول عهده دار میباشند.

از جمله تألیفات ایشان تاریخ نخستین امپراطوری بلغارستان در سال ۱۹۲۰ بچاپ رسیده و تاریخ تمدن بیزانتین در سال ۱۹۲۳ انتشار یافته است در هنگامیکه پرفسور رانسیمان در دانشگاه کمبریج بودند مرحوم پرفسور ادوارد برون که بسیاری از خاور شناسان و دیگر دانشمندان مرهون تشویقات وی در ایرانشناسی بوده اند ذوق ایشان رانسیبت بایران برانگیخته و از آن پس همواره به تحقیق و استقصا در آثار هنری این سرزمین پرداخته اند. پس از پایان سخنرانی پرفسور رانسیمان بانولامبتن ضمن تشکر از سخنران محترم اظهار داشتند «سخنرانی پرفسور رانسیمان توجه شنوندگان را بمسائل مربوط بتأثیر اجتماعات در یکدیگر جلب کرده است زیرا ایشان نشان دادند که سرچشمه ذوق هنرمندان بیزانتین را در بسیاری از افکار و نقشه ها باید در خاور جستجو کرد. سخنرانی ایشان این نکته را آشکار ساخت که اهمیت تاریخ هنرهای زیبای دوره ساسانی بیشتر در تأثیری است که آن هنرها در صنایع ظریفه بیزانتین داشته است.»

ناشر این رساله آقای دکتر لطفعلی صورتگر استاد دانشگاه که ترجمه متن این سخنرانی را از انگلیسی بفارسی تعهد فرموده اند تشکرات خود را تقدیم میدارد.

لش وکسا

نفوذ ایران در تمدن اروپا در قرون وسطی

امروز همه توجه و علاقه دانشمندان در هر يك از شعب علوم و فنون به تخصص است. روش تحقیقات دقیق که با تخصص ملازم است ذخیره دانش نوع انسانی را روز افزون ساخته است ولی در بعضی از رشته ها و مخصوصاً در قسمت تاریخ این افزایش دانش ارزان تمام نشده است. مورخی که توجه خویش را بمطالعه ترقی و پیشرفت يك ناحیه یا وقایعی که در يك دوره معین رخ داده است معطوف میسازد هر چند آن ناحیه یا دوره با اهمیت هم باشد باز ناگزیر دامنه نظرش محدود میشود و میزان و تناسب از دستش بدر رفته داستان کوچکی را از داستان بزرگ و جامع تمدن عظیمتر و مهمتر می یابد. او برای خویش از حیث زمان و مکان تاریخ، مرزها و حدود ساختگی درست میکند در صورتیکه پیشرفت تمدن مرز و سرحد موجود بین ملل و اقوام را نمی شناسد و نظرش به قرون و اعصار متوالی است. اختلافهای السنه و سازمانهای سیاسی ممکن است گیتی را بقطعات و واحدهای متعددی تقسیم نماید و در هر قرن و عصری آداب و رسوم مخصوص پدید آید ولی تاریخ تمدن از این جزئیات در گذشته توجهش به نیروهای گوناگونی است که هر يك در دیگری تأثیر کرده و همه در صحنه وسیع جهان اندك اندك در تبادلی ایام مؤثر و فعال گشته اند.

در میان افراد بشر از دیر باز مسافرین بسیار بوده اند و اینها یا بطور انفرادی و یا باقبیله و خانواده و یا بعنوان بازرگانی یا زیارت اما کن

مقدسه و یا مأموریت های سیاسی و یا بدبختانه مانند من تنها برای سخنرانی پهنه گیتی را سیر نموده اند و مرد مسافر هر جا برود بقایید تازه آشنا میشود و از تجربیات عملی دیگران نکته ای می آموزد. گاهی نتیجه اکتشافات وی بسرعت باطراف پراکنده میشود و زمانی بتدریج در ذهن و روح مردمیکه بدانها برخورد کرده اند رخنه یافته ریشه میکند. با وصف این همه جز در نواحی دور افتاده و منعزل، تمدن هرگز متوقف نمانده و وجود سرحدات مانع انتشار و نفوذ آن نخواهد بود و این گیتی بزرگ در نتیجه مراودات افراد و وامهای گوناگون ذوقی و هنری که فرزندان آدمی از یکدیگر میگیرند همواره در پیشرفت و ترقی است.

تا آنروز که هنوز کلمبوس و جانشینان وی بجهانگردی نپرداخته بودند و اقیانوس بی پایان بجای اینکه سرحدی بین عالم قدیم و جدید باشد شاهراه جهان نگشته بود ترقی و پیشرفت تمدن در نتیجه آمیزش و مراودات بین کشورهای واقع در سواحل مدیترانه و کشورهای خاور بوجود میآمد یعنی مناسبات و ارتباطات میان مصر و بابل یا ایران و یونان و روم یا بیزانس و بغداد و یا بین فرانکها و اعراب سلسله جنبان این ترقی و پیشرفت بود. موضوع سخنرانی امشب من نیز بحث در یکی از این مراحل ارتباط است.

در سابق اینطور عقیده داشتند که تمدن اروپای قرون وسطی از آلمان آغاز شد که قبایل وحشی نورديك بر روی خرابه های روم که خود بویرانی آن پرداخته بودند ایستاده و بعضی از آداب و رسوم رومی را نگاهداشته و آداب و عقایدی که ویژه خودشان بود بدان افزودند. ولی امروز با اطلاعات وسیعتری که در دست هست يك چنین نظر محدود

و کوتاهی قابل پذیرفتن نیست و میدان نظر ما باید بشرق نیز امتداد یابد. نفوذ مشرق سالیان دراز اندك اندك در دنیای روم رخنه یافته بود. پیش از آنکه زوم کشورهای واقع در ساحل شرقی مدیترانه را تصرف کند این کشورها با تمدن مخصوص فلات ایران محصور بودند و یا خود بخشی از کشور پهناور هخامنشی را تشکیل میدادند و تاریخ بعدی آنها خاطره نفوذ های گذشته و آزمایشهای پیشین را نمی توانست از میان ببرد. روزی که اسکندر مقدونی و «طائیس» محبوبه وی از تاب مستی کاخ تخت جمشید را آتش زدند بنظر آنها میآمد که این تبه کاری تا خرد مندانه نماینده پیروزی یونان بر ایران خاوری است ولی حقیقت این است که این عمل نماینده هیچ چیز نبود و روزیکه اسکندر در بابل مرد بجای اینکه بعنوان وارث رئیس یکی از قبایل یونانی شده بالکان که نیاکان صلبی و بطنی وی بودند مرده باشد مانند وارث پادشاهان هخامنشی از این گیتی رفت. زوجه وی ملکه «استاتیرا» از خانواده هخامنشی و مادر وارث تخت و تاج خودش روشنگ نیز یکی از شاهزادگان «باکتریا» بود. بسیاری از سرداران و سربازان وی با زنان ایرانی ازدواج کرده و در کشور ایران رحل اقامت افکندند و آداب و رسوم سر زمین مسکونی خویش را پذیرفتار گشتند.

دوره پس از اسکندر یعنی دوره ای که آنرا عصر یونان مینامیم برای تاریخ آینده اروپا بسیار مهم بود. زیرا یونان علی الظاهر پیروزمند گشته و زبان یونانی و صنایع ظریفه آن تا خاور جلگه های هندوستان مورد قبول واقع شده بود و در ناحیه باکتریا و کوهستان افغانستان ممالکی تأسیس یافت که بر حسب ظاهر کاملاً یونانی بودند. ولی این تمدن

یونانی بسیار سطحی و ظاهری بود و اهمیت این دوره این بود که بوسیله رواج زبان یونانی و سایر رسوم آنجا افکار و معتقدات شرقی و مخصوصاً افکار ایرانی بشکلی که بیشتر برای مردم سواحل مدیترانه پذیرفتنی باشد درآمد و در عالم روم و یونان که شالوده تمدن بعدی اروپا در آنجا ریخته شد مقبولیت یافت. در این عصر مراودات بین ملل آزاد بود و مسافران یونانی میتوانند به ایران آمده شگفتی های این کشور را مشاهده کنند. متفکرین و فلاسفه یونانی میتوانند افکار و معتقدات دینی ایرانیان را مورد مطالعه خویش قرار دهند و سیاستمداران آن در طرز حکومت کشور ایران و عقاید و آزمایش های سیاسی آن دقت و تحقیق نمایند. نتیجه این آمیزشها کم کم در جهان باختر نمایان گشت و دامنه آن پس از آنکه رومیها بنواحی غربی کشور یونان دست یافتند و سلسله پارتیهای اشکانی استقلال کشور ایران را مجدداً بوجود آوردند قطع نگشت، زیرا رومیها در امور مربوط به تربیت و تمدن از یونانیان پیروی میکردند و پارتها با همه استقلال سیاسی که داشتند نیز از تمدن و تربیت یونانی هایه زیاد برگرفته بودند. صنایع ظریفه دوره پارتها با آنکه در آن روح ایرانی که در پی تثبیت و استقرار خویشتن است دیده میشود باز در فکر و نقشه بیشتر از هنر های زیبای یونانی متأثر میباشد.

تحقیق در اینکه افکار ایرانی در این دوره تا چه حد در یونان و روم مستقر گشته بسیار دشوار است و تنها میتوان بعضی حقایق مهم و افسانه هایی که از ایران باین کشور ها رخنه یافته است مورد توجه قرار داد. در اواخر دوره پارتها «اپولو نیوس» از اهالی «تیانا» در آسیای صغیر که در فلسفه و سحر دست داشت بایران مسافرت کرده و در کمال آزادی به نفوذی که فلسفه ایران در وی داشته است اعتراف میکند و نفوذ

افکار اپولونیوس در عقاید و افکار یونانی و مخصوصاً در «نئوپلاتونیت» و «گنوستیک» ها یا کسانی که بشناخت عرفانی معتقد بودند ثابت و غیر قابل انکار است. مقارن همین ایام مذهبی تازه در عالم رومی به بروز و تجلی پرداخته بود که اصلاً ایرانی و متعلق بآن سرزمین بود. این مذهب، مذهب مهرپرستی و یکنوع از آئین مزدیسنا بود که مذهب اصلی آرتش روم شد و هر چند مذهب مسیحیت آن را را برانداخت باز تأثیر آن در توسعه و تکامل مسیحیت بسیار بود؛ زیرا نه تنها بسیاری از تشریفات و اعیاد را در عالم مسیحیت وارد ساخت بلکه به پیروان مسیح اطاعت و انضباط دینی و همکاری و هم آهنگی بین پیروان را تعلیم داد. در این مورد مهمتر از همه افسانه مربوط بمیلاد مسیح است که گفته میشد هنگامیکه هنوز در گاهواره بود سه نفر از خردمندان مشرق براهنمائی ستاره ای که بر فراز کاشانه وی میدرخشید نزد وی آمده هدایائی آوردند. در افسانه های بعد این خردمندان را پادشاهان گفتند ولی در میان مسیحیان روزگار نخست اینان را مغهای دانشمند ایرانی میشناختند؛ زیرا پیروان مسیح میل داشتند که آورنده شریعت خویش را کسی بدانند که از طرف خردمند ترین ملل روزگار آنروز یعنی ایران مورد احترام قرار گرفته است.

در همین ایام نفوذ شرق در جهان خاوری جنبه مادی نیز پیدا کرد زیرا بازرگانی میان روم و مشرق توسعه یافت و ابریشم خام چین و ادویه هندی در میان رومیهای تجمل دوست و خوشگذران خریدار فراوان داشت و ایران درست در سر راه این خط بازرگانی واقع شده بود. بازرگانان سوریه و مصر برای بدست آوردن این امتعه بایران مسافرت میکردند و تجار ایرانی نیز بنوبه خود این کالاها را بدریای سیاه و سواحل

مدیترانه می‌آوردند. در آن روزگار بزرگترین مرکز صنعتی دنیا مصر بود ولی ایرانیان تدریجاً باین صرافت اقتادند که خود بصنعت پرداخته و نه تنها مواد خام خود را بروم برسانند بلکه اشیاء ساخته شده را نیز بازارهای آنجا بیاورند.

مرحله دوم داستان ما از اواسط سده سوم میلادی و در هنگام استقرار سلسله ساسانی بجای پارتها و اشکانیان در فارس آغاز میشود. اشکها از چند نظر تقریباً يك سلسله یونانی بشمار می‌آیند و طرز حکومت آنها نامرتب و باصطلاح مردم مغرب زمین شکل فئودال یا ملوک الطوائفی داشت و اما ایران دوره ساسانی دارای حکومتی مرکزی بود و تمام بخشهای کشور مانند زنجیر بیکدیگر اتصال داشت و عکس العمل یونان پرستی گذشته را با ایجاد يك حس ملیت ایرانی همت میگماشت و این تغییر درعالم سیاست و هنر بزودی نمایان گشت پادشاه ساسانی خیلی بیش از اشکها مورد ستایش قرار گرفته و قدرتش زیاده از فرمانروایان گذشته بود و تخت شاهی ویرا هاله ای از ابهت نیمه خدائی احاطه کرده و در مذهب ملی مزدیسنا مقامی مقدس داشت و در نظر مردم کشور مظهر عظمت کشور بود. در هنرهای زیبا نیز حیات تازه ای در ایران دمیده شد. اشکال و طرح های دیرین مجدداً رونق یافت و طرحهای نوینی نیز که نماینده ذوق ایرانی بود پدیدار گشته و در طرحهای تزئینی نقشه های بدیع بسیار بوجود آمد. در معماری نیز سلیقه های تازه و نوظهور بروز نموده سبك های کهنه و قدیمی تکمیل گشت و از سبك یونانی چیزی جز توجه به تناسب برجای نماند و اگر سبك و طرحی در کشور ایران از خارج اقتباس میشد در کشور های مشرق و شمال بود. مثلاً سبکی که در نقش

حیوانات در نواحی استپ ها معمول بوده با مناظر مربوط بشکار و تصویر شیران اقتباس شده وبا تزیینات و نقش نگار بسیار معمول گشت. هنرهای زیبای دوره ساسانی مثل همه آثار بزرگ، نخست هر قسمت از آن ازجائی اقتباس شده بود ولی دیری نگذشت که خود سبکی بسیار نیرومند و مشخص و ممتاز گردید که متاسفانه از آنها آثار زیاد برجای نمانده است.

تجدید حیات عصر ساسانی هنگامی پیش آمد که روم بی رمق و در شرف اضمحلال بود. دشواریهای مربوط بسنخ حکومت و سازمان اداری و اقتصادی رومیان را دچار ضعف مادی و اخلاقی کرده و در نتیجه تمدن و فرهنگ آنرا عقیم ساخته و این روحیه در آثار هنری آنها منعکس شده بود. ذوق پست و بی ثبات گشته و مخلوطی شده بود از زیبایی های بسیار ظاهری که مورد پسند یونانیان بود و يك نوع خود فروشی و غروری که رومیان دوست میداشتند. در فلسفه و حکمت نیز همین تزیینات ظاهری و عدم قطعیت که موجد يك نوع بدبینی گشته هویدا بود و هر قدر کشور روم بیشتر باین بی ثمری واقف میگشت توجهش بیشتر بشرق معطوف میشد زیرا در مجاورت خود دولت نیرومند ساسانی را میدید. در این دوره تنها در استانهای شرقی امپراطوری روم جنبش هنری و ذوقی مشهود بود و فقط در سوریه و مصر و در آن نواحی که تجار عرب پالمیر استقرار یافته بودند عمارات زیبا و معماری های با سلیقه دیده میشد. اما همیس مردم پالمیر نیز در نوبه خود با طیسفون پایتخت زمستانی پادشاهان ساسانی ارتباط بسیار نزدیک داشتند.

تاریت و تمدن ایران را که برای احیای تمدن و فرهنگ مستضعف روم و یونان بکار گرفته و آنرا برای مواجهه با دوره تاریک قرون وسطی مجهز میساخت میتوان در تحت سه موضوع خلاصه کرد:

نخست آنکه اولیای دولت روم آنرا سرمشقی برای نیرومند ساختن سازمان حکومت یافتند. حکومت امپراطوری روم حکومت استبدادی بود اما رئیس مملکت بمردمی حکمرانی داشت که نسبت بیکدیگر از نظر استانها و نواحی مختلفی که در آنها اقامت داشتند حسد میورزیدند و از همین نظر بدستهائی منقسم شده و همواره با یکدیگر خصمه داشتند و وفاداری آنها نسبت بحکومت مرکزی مشکوک بود و تنها وسیله ای که در اختیار رئیس مملکت برای استقرار قانون وجود داشت همان نیروی ارتش روم بود و اگر روزی از پشتیبانی این ارتش محروم میگشت تخت و تاج خویش را نیز برباد داده بود و برای وی قانون بزرگ روم نیز نمیتوانست پشتیبان واقع شود. آنسوی مرز این امپراطوری شاهنشاه ایران را میدید که در میان رعایای خویش پایه خداوندی دارد. شاهنشاه ایران در هنگام تاجگذاری سوگند یاد میکرد که بامردم کشور بر وفق قانون مذهب رفتار کند و تشریفاتی که برای دربار شاهنشاه مقرر بود مردم را بجنبه مقدس او و وظایفی که بعهده وی محول بود یادآوری میکرد. البته اگر برای انجام وظایف مقام خویش کفایت نداشت ممکن بود طغیان و انقلاب رخ دهد، ولی اینگونه وقایع بسیار نادر اتفاق میافتاد و سلطنت های طولانی شاهنشاهان ساسانی درست نقطه مقابل دوره های بسیار کوتاهی بود که امپراطوران دوره های آخر روم خود را بر تخت سلطنت مستقر و مأمون می یافتند. دیوکلین امپراطور اصلاح طلب روم در اواخر قرن سوم میلادی بحقیقت این نکته برخورد وسیعی کرد که برای تحکیم مبانی سلطنت و نیروی پادشاهی تشریفات و مراسم دربار ساسانیان را اقتباس کند اما بانجام این مهم توفیق

نیافت زیرا توانست برای خود در این مورد از مذهب و فتوای آن پشیمان داشته باشد. مذهب پرستش امپراطور در نظر مردم بسیار غیر عادی میآمد و بیش از آن مورد نفرت عوام بود که بتوان برای اجرای این منظور بدان توسل جست. اما کنستانتین امپراطور روم چند سال بعد این نیروی لازم را پیدا کرد و بوسیله اعتلای دین مسیح بمقامی که دین مزدیسنا در ایران داشت خود را بمقامی مشابه با مقام شاهنشاهان ساسانی رسانید و این فکر ایرانی راجع به پادشاهی و سلطنت از آن به بعد در اروپا رواج و استقرار یافت و امپراطوری روم شرقی یا بیزانس را توانائی بخشید که مدت یازده قرن دوام کند. در مغرب اروپا همین فکر در برابر حکومت ملوک الطوائف یا فئودالیزم قرون وسطی بمعارضه برخاست. البته بحساب امروز این سنخ حکومت حکومت مطلقه بود ولی در آن روزگار حکومتی بود که در تحت راهنمائی قوانین مذهبی اداره میشد و برای مردم پذیرفتنی بود و برای نشر و ترقی تمدن بارها بر دیکتاتوری نظامی یا بی نظامی ملازم با حکومت ملوک الطوائف که پیش از آن در اروپا رواج داشت رجحان و امتیاز داشت.

در جهان فکر و فلسفه تعیین و تشخیص نفوذ ایران دشوارتر است؛ افکار ساریه در دوره آخر روم و کشورهای سایر مدیترانه در اوایل قرون وسطی بر اساس مذهب مسیحیت مستقر بود. مسیحیت اساساً مذهب ساده سامی است که با فلسفه یونانی در آمیخته و عادات و عقایدی که از منابع دیگر بدست آمده بدان نیرو بخشیده است.

داستان آمدن سه نفر مرد خردمند از خاور زمین نزدیک گاهواره مسیح تنها افسانه‌ای ساده نیست. تعلیمات زرتشت و عقیده صریح راجع

بمهمترین مسائل مذهبی یعنی مسئله بدی و خوبی در بسیاری از فرق و مخصوصاً در فرقه که مانی ایرانی تشکیل داده بود تأثیر کرد. مانی میخواست تعالیم مسیح و زردشت را در هم آمیخته از آن کیش تازه بسازد. با اینکه این کیش در داخله اروپا نفوذ وسیع نکرد و تنها در آسیا مدتها رواج داشت باز در میان روحانیون مسیحی و مخصوصاً «اگستین» معروف از اهالی «هیو» تأثیر فراوان یافت.

اما این نفوذهای مختلف که ایران در اروپائی که اتصالاً تغییر میکرد داشت همه مربوط بمعنویات و امور غیر مادی بود. در عالم هنر ما زمینه‌های ثابت‌تری داریم و برای بیان خود میتوانیم دلائل زبان‌دار تری اقامه کنیم. اما برای روشن ساختن موضوع چندین ساعت برای ارائه و تصاویر و طرحهای بیشمار ضرور است و از همین روی از این اختصار اجباری پوزش میطلبم

قبلاً گفته شد که در قرن سوم میلادی نه تنها در نقاطی که با ایران زمان ساسانی ارتباط داشتند هنرهای زیبا رواج و رونقی داشت بلکه آثار نفوذ ایرانی در طرحهای تزئینی و نقشه‌های بیشماری که روم و یونان قبل از آن نظیر آنها نداشتند مشهود است. بجای نقشه‌های هندسی، طرحهای تزئینی با گل و میوه و حیوانات و مخصوصاً شیر و طاوس نمودار میگردد و این طرحها مورد پسند همه واقع شده بود زیرا باذوق آنروزگار در نمایش افکار و معنویات بوسیله علائم سازگار میآمد و همین تنوع طرحها یکی از خواص بارز هنرهای زیبای این دوره بشمار میآید. نفوذ ایران در قسمت معماری از همه هنرهای دیگر اساسی‌تر است: بارزترین معماری اوایل قرون وسطی در کشورهای واقع در ساحل مدیترانه

گنبد است. نسبت بمنشأ و محل پیدایش گنبد کتب بسیار نگاشته آمده و هنوز موضوع مورد مباحثه و محل اختلاف است. طاقهای مدور که پیش از ساختن گنبد معمول بود در نقاطی که چوب کمیاب است و برای سقف بندی نمیتوان بکاربرد بسیار طبیعی پیش آمده و از طاق مدور طاقهای چهاربخشی تعبیه شده است. همینطور بنای گنبد بر روی قاعده گرد احتمالاً در چندین جا یکبار آغاز شده است زیرا در اروپا اهالی شهر مسین در یونان و «اتروسکا» در روم باین طرز ساختمان آشنا بودند و رومیها آنها بسیار بکار میبردند ولی از لحاظ معماری، گنبد اگر بر روی قاعده مربع ساخته نشود چندان فایده ندارد و این مشکل معماری را رومیها هیچوقت نتوانستند حل کنند و راه حل آن در ایران بدست آمد. در خرابه های اثنیه متعلق بزمان قبل از ساسانیان یعنی در کوه خواجه در مشرق ایران دیده میشود که برای رفع این مشکل کوشش بعمل آمده و نخستین بار در کاخ سروستان که احتمالاً در اواخر قرن چهارم ساخته شده بمقام عمل در آمده است. این تدبیر بوسیله ساختن چهار طاق نمای مورب در چهار گوشه قاعده مربع است. همینکه این تدبیر پیدا شد اشکالات گنبد سازی برطرف گشت و در تمام کشور های ساحل مدیترانه معماران از سرمشق ایرانی تقلید و پیروی کردند. معماران بعد مخصوصاً اروپائیان طرح طاق مقرنس را پیدا کردند اما محل کشف این طاق هنوز معلوم نشده است. در هر صورت اگر تدبیر طاق نمای مورب نبود مقرنس نیز اصلاً بوجود نمیآمد. پس این همه گنبد که در اروپا برپاست مرهون ذوق و سلیقه و هنر معماران ایرانی است.

این معماران در سایر طرحها نیز پیشقدم بودند چنانکه مخربای

تونس و نظائر آن مرهون آنهاست. این طرحها متدرجاً بکشورهای باختر راه یافته و در معماریهای بیزانتین در قسطنطنیه و ایتالیا و مخصوصاً در معماریهای فرانسوی و آلمانی بطرز رومی که «رمانسک» نام دارد پدیدار گشت. مثلاً عمارت ساسانی معروف بایوان کسری را کاملاً در بنای کلیسا «سنت فیلیبرت» و «تورنو» در ناحیه «بورگندی» فرانسه که تاریخ بنایش پانصدسال بر بنای ساسانی موخر است تقلید کردند چنانکه طاقهای چهار بخش و محل درها بایکدیگر مطابقت میکند. بعضی از مورخین این مشابهت را اتفاقی دانسته اند ولی هرگز نمیتوان رابطه هنری را که بین شرق و غرب در این موارد وجود داشته است انکار کرد. در این مورد بخصوص وسیله ارتباط را احتمالاً ارمنیها فراهم ساخته اند زیرا آرامنه در قرون وسطی کارشان بنائی عمارات سنگی بود و از نقطه‌ای به نقطه دیگر مسافرت میکردند و فوق العاده تحت تأثیر سلیقه ایرانی که به بناهای آجری میپرداختند واقع شده و از آنان در ساختمان ابنیه سنگی تقلید و اقتباس میکردند و سبک تازه را در استانهای کشور روم شرقی و اروپا پدید آوردند.

در مجسمه سازی نیز نفوذ ایران در اروپا بسیار زیاد بوده است. مثلاً کارهای دوره اول بیزانس مانند حجاریهای دور ستون تئودوز امپراطور در استانبول بکارهای ایرانی بیشتر شباهت دارد تا بحجاریهای رومی. کمی بعد این تقلید در بعضی از کلیسا های قدیمی اروپا مشهود میشود چنانکه میبینیم بر درهای کلیسا، مسیح میان دو هیكل کوچکتر ساخته شده و این طرز هیكل تراشی در طرز کار تقلیدی از آثار ساسانی در طاق بستان است و نظائر این آثار در کاشی کاریهای کلیساهای بیزانس نیز دیده میشود.

داستان نفوذ ایران تنها بمعماري و نقاشي و هيكل تراشي محدود
نيست : چنانكه گفته شد شاهنشاهان ساساني از صنايع و كارهاي دستي ايران
تشويق بسيار ميكردند . البته هنر مندان زير دست از مصر ميآمدند و
ساسانيان كارگران مصري را بمسافرت و توقف در ايران وادارميساختند .
اينها صنعت ابريشم بافي را در ايران ترقي دادند و طرحهاي كه كاملاً
ايراني بود و با طرحهاي كهنه مصري شباهتي نداشت بوجود آوردند و اين
پارچه هاي ابريشمي در غرب اروپا ارزش بسيار داشت . كمي بعد طرح
هاي اين پارچه را تقليد كردند و پارچه هاي بسيار زيبائي كه مربوط
بدوره امپراطوري بيزانس است پديدار گشت ولي هنرمندان بيزانس
نسبت بطرح و نقشه هاي ايراني كه در جلو خود داشتند وفا دار ماندند
و همان طرحها را بغير پراكنده ميساختند . همينطور صنعت ميناي كاري
كه اصلاً مصري بود در ايران تكميل شده و باوج ترقي خود رسيد چنانكه
آفتابه ميناي معروف بآفتابه ميناي كاري «سنت موريس انواله» در ظرافت ايراني
كه بحد كمال رسيده است سندي بارز است . در اين صنعت نيز هنرمندان
بيزانس سبك ايراني را تكميل كرده و به اروپا منتقل ساختند كه هرچند
ظاهراً با كارهاي ايراني يكسان نيست ولي اصل و منشاء آن ايراني ميباشد .
جعبه دوره ساساني كه موسوم بجعبه چاتورسكي ميباشد هرچند در هنر
مندی بپايه كارهاي اخير بيزانس نميرسد ولي كاملاً نشان ميدهد كه منبع
الهام و سرچشمه اين هنر در كجا بوده و از كدام نقطه به بيزانس منتقل
شده است . حتي شيشه بري دوره ساساني نيز كه هنوز درست مورد
مطالعه و تحقيق علما قرار نگرفته ممكن است در تاريخ هنر هاي زيبا نتايج
بسيار مهمي داشته باشد . بطور كلي هيچ ازيك شعب صنعت و هنر اروپاي .

قرون وسطی یافت نمیشود مگر آنکه نفوذ و تأثیر هنر دوره ساسانی در آن دیده شود. در بعضی از نقاشیهای قرن دوازدهم فرانسه نیز اثر هنرمندی ایرانی مشاهده میشود ولی نمیتوان بطور قطع گفت که از چه راه فرانسه وارد شده است مگر آنکه بر طبق معمول بطور حدس بگوئیم از راه اسپانی بخاک فرانسه آمده باشد.

هنر ایران در دوره بعد از ساسانیان برای نفوذ در مغرب پیش از ختم دوره قرون وسطی مجال زیاد نیافت و از همین جهت من در باب این دوره جز ذکر یک نکته سخنی نخواهم گفت و آن طاقهای گوتیک است. اساس معماری گوتیک بر همین طاقهای مثلث مانند زاویه دار گوتیک است. محتمل است که معماران مغرب زمین این طرح را خود ساخته باشند ولی چیزیکه مسلم است این است که زمان ظهور این نوع طاقها پس از آن دوره ایست که در نتیجه جنگهای صلیبی اروپای غربی با شرق رابطه مستقیم پیدا کرد و اینگونه طاق در عالم اسلامی مشرق بسیار دیده میشود و معماران ارمنی نیز در ناحیه اناطولی آنرا اقتباس کرده بودند و احتمال میرود که آنرا مشاهده نموده دریافتند که اینگونه طاق سازی با سلیقه آنروزگار که ببلندی طاق و بنا اهمیت میداد سازگار میآید. زیرا طاقهای زاویه دار را میتوان بیشتر از طاقهای گرد طولانی و مرتفع بنا کرد. همین طاقهای گوشه دار در زمان ساسانیان وجود داشت ولی مورد توجه و اقبال عمومی قرار نگرفته بود و از طرف دیگر در معماریهای اوائل اسلام که تحت تأثیر سوریه و بیزانس بود نظائر آن دیده نمیشود ولی همینکه پایتخت عالم اسلامی به بغداد انتقال یافت و مستقیماً تحت تأثیر ایران و هنر ایرانی قرار گرفت این طاقها با نهایت آزادی در همه نقاط کشورهای اسلامی پیدا

میشود و در اصل ایرانی آن هیچگونه محل شبهه و انکاری باقی نمیگذارد و ثابت میشود که طاق گوشه داری که نخست در بنای قصر شیرین در زمان ساسانی دیده میشود مورد تقلید آرامنه واقع شده و از آنجا بغرب راه یافته است و این طرح ایرانی اثر بسیار مهمی در تاریخ معماری اردیای قرون وسطی بر جای نهاده است .

من فقط توانسته ام در باره این موضوع بسیار بزرگ و پر دامنه هنرهای زیبا تاریخچه خلاصه را بسمع حضار برسانم ولی امیدم این است که توانسته باشم تا حدی نشان دهم که دین اروپا در قرون وسطی بایران و مخصوصاً ایران دوره ساسانی تا چه اندازه بزرگ بوده است .

طرز حکومت معتقدات دینی اروپا نفوذ ایران را آشکار میسازد ولی بالا تر از همه آنکه هنرهای مغرب که اینهمه مایه مسرت و افتخار ما ست هرگز بدون کمک و دستیاری ایران ترقی نمیکرد و رونق و شکوه نمی یافت .

پس آن افسانه مسیحی راجع بسه نفر خردمند مجوس در معنی حقیقت دارد و اروپا از این جهت خوشبخت است که گاهواره تربیت و تمدن ویرا خردمندان شرق و مغها و هنرمندان و علمای ایران دیدار کرده ویرا مرهون دانش و ذوق و سلیقه خویش ساختند .

it is probable that Western architects seeing it realised how usefully it would aid them to give to their buildings the extra height that their taste of the time demanded—for a pointed arch can take a heavier downward thrust than a round arch. Now the pointed arch had been known to the Sassanians, who however seem to have disliked it. It does not appear in early Moslem architecture, which was under Syrian-Byzantine influence. But after the Caliphate moved to Bagdad and fell under Iranian influence, it begins to be used freely in the Moslem world. Its Iranian origin seems beyond question. The pointed vault, to be seen first in the Sassanian palaces of Qasr-i-Shirin, was certainly copied by the Armenians who transmitted it to the West. This Iranian device thus had an undoubted affect on the whole history of mediaeval European architecture.

I have only been able to give you a rough and summary treatment of a vast, almost unlimited, question. But I have, I hope, shown to some extent how great is the debt that Mediaeval Europe owed to Iran, particularly Sassanian Iran. Its constitutional development and its faith both showed Iranian influence: and above all its art, whose works give us eternal pleasure and pride, could never have grown and flourished without Iranian help. The old Christian legend is correct in its symbolism. Europe was blessed in that the cradle of its culture was visited by the Wise Men from the East, by the Magi, the scholars and the artists of Iran.

Steven Runciman
Teheran 1944

mel work, whose technique was also Egyptian in origin, was developed as an art in Sassanid Iran. The handsome enamel ewer known as the Ewar of Saint-Maurice-en-Valais, shows to what perfection Iranian enamellists raised their work. Here again Byzantine artists developed the style and transmitted it to the West: but it was Sassanian in origin. The same is true of carving in ivory. The Sassanian coffer known as the Gzartorisky casket though less splendid than later Byzantine work illustrates the source from which the Byzantines drew their inspiration. There are even early Sassanian examples of glass wall-mosaic, barely studied as yet, but which may revolutionise our history of that important art. There was scarcely a branch of art practised in Mediaeval Europe that did not show some Sassanian influence. Even some of the French fresco paintings of the 12th Century show startlingly strong Iranian tendencies, though it is difficult to explain how they travelled there unless perhaps surreptitiously through Moslem Spain.

The influence of post-Sassanid Iran had not time to penetrate far into Europe till the Middle Ages were almost over. I shall not therefore attempt to describe them, except to mention the somewhat controversial case of the pointed arch. Gothic architecture of the high Middle Ages is based on the use of the pointed arch. It is possible that the Western architects evolved this arch on their own. But it only appears after the West had been brought into closer and more direct contact with the East owing to the Crusades. The pointed arch was by then in general use in the Moslem East, and was also employed by Armenian architects in Anatolia; and

but there is no need to ignore the undoubted connections that existed between East and West. In this case the agents were probably Armenians. The Armenians were the travelling stonemasons of the Middle Ages. They were strongly influenced by Iranian methods and copied Iranian devices which were mainly made for a brick architecture, and they adapted them to stone work. They then propagated the style throughout the Byzantine provinces and Europe.

In sculpture also we find the Sassanid influence strong in Europe. Early Byzantine work, for example the triumphal reliefs round the Column of Theodosius at Istanbul, are far closer to Sassanid work in their formalised treatment than to previous Roman triumphal reliefs. Later, the usual group to be found over the doors of early Mediaeval churches in Europe, of Christ set between two lesser figures, is not classical in design; its lineage goes back to the Sassanian reliefs of Tag-i-Bustan. Similar grouping, of a similar origin, is to be found in the mosaic lunettes in many Byzantine churches.

Nor is the story restricted to the major arts. I have mentioned that the Sassanians encouraged industries in Iran. Egypt still provided the best technicians; and the Sassanids induced Egyptian workmen to come to Iran. There they developed such arts as the weaving of silk brocades, in designs Iranian in origin quite unlike the older designs used in Egypt. Dress brocades were greatly valued in the West. Later they were copied in the magnificent Imperial brocades of Byzantium, but Byzantine artists remained faithful to Iranian patterns, and sent them on to the West. Similarly Cloisonné ena-

But a dome is of little use architecturally unless it can be placed over a square base. This was a constructional problem that the Romans never solved. The solution was worked out in Iran. We find an early and rough attempt in the pre-Sassanid ruins at Kûh-i-Kwaja in Eastern Iran; and we find it fully established in the great Sassanid palace of Sarvistan built probably in the late 4th Century. The device employed is that known as the squinch or *trompe d'angle*, a curved niche that goes across the top of the angle of the square. Once this device was known the problem presented no difficulty. All over the Mediterranean world architects hastened to follow the Iranian example. Later architects, especially in Europe, preferred the alternative device of the pendentive, whose country of origin is still disputed; but without the squinch the pendentive would not have been so easily evolved. It was thus the architects of Sassanian Iran who enable the domed buildings of Europe to arise.

These architects were pioneers in other constructional devices, such as cross-vaulted aisles and internal buttressing. And all these devices gradually found their way to the West; we see them in the Byzantine architecture of Constantinople and of Italy, and, more strikingly, in the Romanesque architecture of France and Germany. For example the Sassanid building of Evan-i Kasma is almost exactly copied in the church of Saint-Philibert de Tournus in French Burgundy, built some five centuries later. The use of cross-vaulting and interior buttressing and the placing of the windows is identical. Some historians have regarded such similarities as fortuitous;

But these two branches of Iranian influence on the changing European world both concern immaterial and imponderable things. In the realm of art we are on more concrete ground, and we can demonstrate our argument more easily. It would need many hours of lecturing and many illustrations to cover the subject adequately. I must ask you to forgive me for a very summary treatment. I have already mentioned that by the 3rd Century A.D. it was only in districts in touch with Sassanian Iran that an active art was to be seen. The signs of Iranian influence were at this time to be found in a far richer vocabulary of decorative design and pattern than the old Greco-Roman world had known. Instead of mere geometrical patterns, patterns made of intricate formalised flowers and fruits and animals appear. Heraldic animals, such as lions and peacocks, are readily adopted, as they fit so well with the taste of the time for symbolism. This variety of pattern is a striking characteristic of the new rising art.

But it is in architecture that the Iranian influence is most fundamental. The characteristic device of early mediaeval architecture in Mediterranean lands is the dome. Much has been written of the origin of the dome and much is still controversial. The rounded vault, which necessarily precedes the dome, is a natural development in any land where wood is scarce and cannot be used for roof-beams, and from the round vault it is easy for the cross-vault to develop. Similarly, the construction of a dome over a round base is simple enough to have probably developed independently in various places. It was, in Europe, known to the Mycenaeans and the Etruscans, and it was practised on a large scale by the Romans.

tine, a few years later, supplied the missing force. By elevating Christianity to the role played by Mazdaranism in Iran he raised himself to a position parallel to that of the Sassanid King. It was this elevated and Iranian conception of monarchy which henceforward prevailed in Europe. It enabled Byzantium to survive for eleven centuries. In the West it provided an alternative to the chaotic feudalism of the Middle Ages. It was, it is true, a totalitarian conception according to modern ideas; but it was a totalitarianism guided by religious laws acceptable to the people, and infinitely more helpful to civilisation than the military dictatorships or the feudal disorders that had preceded it.

In the realm of thought the Iranian influence is harder to identify, but it was strong. The thought of the late Roman and early Mediaeval world in Mediterranean countries was dominated by the growing force of Christianity. Christianity is fundamentally a simple Semitic religion restated in the terms of Greek philosophy and reinforced by customs and doctrines acquired from many sources. The visit of the Three wise Men to the infant Jesus was not an empty legend. Zoroaster's teaching, with its clear doctrines on the most fundamental of religious problems, the problem of evil, directly affected many sects, in particular the sect founded by the Iranian Mani, who attempted to bind Christianity and Zoroastrianism into a new religion. Manichaeism never spread far into Europe, though it lasted long in Asia. But it had a profound influence on the Christian teacher, who himself had most influence on mediaeval Western Christendom, Augustine of Hippo.

establishments, fine buildings still were erected. But then the Palmyrenes were in close touch with Ctesiphon, the Sassanid winter capital in Iraq.

We can give three headings under which Iranian culture was used to revivify the failing culture of the Greco-Roman world and helped to carry it through the dark periods that were ahead. First, the authorities of the Roman Empire found in it an example that enabled them to give more power to their government. The Empire was an autocracy; but the autocrat ruled subjects divided by provincial jealousies and split into warring sects of doubtful loyalty. His only sanction was military force, and if he lost the support of the army he lost his throne. Even the majesty of Roman Law provided no protection for him. But across the Eastern frontier he could see the Sassanid monarch hedged with divinity. At his coronation the Sassanid dedicated himself to rule his peoples according to the laws of their religion. By the ceremonial of his Court he reminded them of the holiness of his task. Rebellion and revolution might occur were the monarch incapable of fulfilling his role. But they were comparatively rare. The long reigns of the great Sassanian Kings were in marked contrast to the brief glory allowed to the later rulers of Imperial Rome. The reforming Emperor Diocletian, at the end of the 3rd Century, saw the truth of this and attempted to buttress up his authority by borrowing such ceremonials as the Iranian monarch used; but he failed because he could give himself no religious sanction. The cult of the Emperor, the official cult of Rome, was too unreal and too unpopular to be of any value. But the emperor Constan-

In art there was a complete renaissance. Old Iranian forms were revived, new forms were evolved. There was a rich increase in ornamental patterns. In architecture revolutionary new devices were thought out and perfected. From Hellenism little was retained save a classical sense of proportion. Such forms as were imported came rather from the North and East. The old so-called "Animal Art of the Steppes", with its hunting scenes and its rampant lions, was adopted into Iranian art and given a heraldic splendour. Like all great arts Sassanian art was in origin largely eclectic, but was soon merged together into a vigorous and distinctive style—of which, alas, today far too little remains.

The Sassanid revival took place at a period when the Roman world was weary and in decay. Constitutional, administrative and economic difficulties had reduced its citizens to a level of material and moral depression, in which their culture was becoming barren. Their state of mind was reflected in their art. Technical skill was high, but taste was low, and uncertain, alternating between a slick prettiness liked by the Greeks and an ornate grandiosity liked by the Romans. Philosophy and thought showed a similar elaboration and uncertainty, characterised by pessimistic fantasy. As they grew conscious of their own sterility, the men of the Roman Empire began to look more and more towards the East where across the frontier they saw the vigorous Kingdom of the Sassanids. Already it was only in the Eastern provinces that there was any true artistic or intellectual life; in parts of Syria and in Egypt, in the districts where the Arab merchants of Palmyra had their

Christians they were Magi-Philosopher priests from Iran; for Christendom liked to believe that its founder had been blessed by members of the wisest community that the world then knew.

At the same time the Eastern influence began to take a more material form, owing to the increasing trade between Rome and the Orient. Raw silk from China and spices from the Indies were in constant demand in the luxury-loving Roman world; and Iran lay right across the trade-route. Syrian and Egyptian merchants in search of such goods travelled to Iran to meet them, while Iranian merchants began to carry them themselves to the Black Sea or to the Mediterranean. The great industrial centre of the world at this time was Egypt; but the Iranians began to see that they might profitably become manufacturers and pass on to Rome not only raw materials but finished articles made in Iran.

The next stage in our story comes in the mid-3rd Century A. D. with the displacement in Iran of the Parthian Arsacids by the Sassanids from Fars. The Arsacids had been in some ways a Hellenistic dynasty. Moreover their government had been loose; to use a Western expression, one might call it feudal. Sassanid Iran was a closely-knit, centralised state. The Sassanid dynasty moreover represented a nationalistic Iranian reaction against Hellenism. Both politically and artistically the change was soon evident. The Sassanid King was august and powerful as no Arsacid had been. His throne was surrounded with a semi-divine majesty and was buttressed by the national Mazdaran religion. To his people he was the unique symbol of the State.

cids restored national independence to the Iranian peoples. For the Romans in cultural matters followed the lead of the Greeks, while the Parthians for all their political independence were deeply tinged with Hellenistic culture. Parthian art is still mainly Hellenistic in conception, though we can see in it Iranian elements struggling to reassert themselves.

It is difficult to say at this period precisely to what extent Iranian ideas had established themselves in the Greco-Roman world. One can only notice certain significant facts and legends. In the later Parthian period the Anatolian philosopher-magician, Apollonius of Tyana, travelled widely through the Parthian Kingdom and freely admitted the great influence that Iranian philosophy had over him; and Apollonius' own influence on late Greek thought carried on this influence to the Neoplatonists and the Gnostics. About the same time a new religion was coming into the forefront of the Roman world, a religion that was purely Iranian in origin. This was the cult of Mithras, a form of Mazdaranism. Mithraism became essentially the religion of the Roman army; and though eventually it was outstripped by Christianity, yet it had an enormous effect on Christian development. Not only did it pass on to Christianity many of its forms and festivals, but it taught it much of religious discipline and the sense of fellowship amongst the members of the Church. Perhaps even more significant is the early Christian legend that tells that when the infant Jesus was in his cradle three wise men from the East came to bring him gifts guided by a star. Later legend called the Wise Men Kings, but to the early

victory over the Iranian East; but in fact it symbolised nothing. Alexander, when he died at Babylon, died as the heir of the Achaemenid Kings rather than as the heir of the Hellenised Balkan chieftains who had been his blood-ancestors. His queen Statira was an Achaemenid; the mother of his heir, Roxana, was a Princess from Bactria. Many of his generals and soldiers married Iranian wives and settled in Iranian lands adopting the customs and fashions of their newly established homes.

The era that followed, the era that we call Hellenistic, was of the greatest importance for the future history of Europe. Superficially Greece had triumphed. The Greek language and Greek standards of art were accepted as far to the East as the plains of India. In Bactria and in the mountains of Afghanistan, Kingdoms were founded that to the outward eye seemed entirely Greek. But this Greek culture was purely superficial. The true significance of the Hellenistic age was, rather, that, by means of the Greek language and Greek outward usages, the conceptions of the East and, above all, Iranian conceptions, were translated into forms that made them more readily acceptable to the Mediterranean world, that is to say to the Greco-Roman world wherein the foundations of later European culture were laid. Intercourse at this time was free. Greek travellers could pass through Iran and notice its marvels. Greek thinkers and philosophers could study its religion and its thought. Greek statesman could ponder on its governmental theories and practice. And the results of this intercourse gradually became evident in the West. Nor did it stop when the Romans overran the Western provinces of the Hellenistic Kingdoms, nor when the Parthian dynasty of the Arsa-

the mutual borrowing of its children. Cultural autarky can never exist.

Till the days when Columbus and his successors made their voyages and the ocean became not a frontier but a highway—till then the development of civilisation had arisen out of the interplay between the countries of the Mediterranean and the countries that lay to the East—between Egypt and Babylon, between Iran and Greece and Rome, between Byzantium and Bagdad, between the Franks and the Saracens. It is one stage in this constant interplay that I wish to examine today.

It used to be believed that the civilisation of mediaeval Europe arose when the Nordic Barbarians, standing amidst the ruins of Rome that they had helped to destroy, slowly and painfully reconstructed their world, rescuing and preserving certain Roman traditions and adding customs and ideas that were purely their own. Nowadays, with greater knowledge, we cannot accept so localised a view. Our range of vision must include the East.

Eastern influence had long been seeping into the Roman world. Before ever Rome had conquered the countries on the Eastern shores of the Mediterranean, those countries had been in touch with the civilisation of the Iranian plateau. They had formed part of the Achaemenid Empire, and their subsequent history could not destroy the memory of this experience. When Alexander of Macedon and the Lady Thais in their drunken triumph set fire to the palace of Persepolis, the wanton act might seem to have symbolised the Grecian

THE IRANIAN INFLUENCE ON MEDIAEVAL EUROPEAN CULTURE

The tendency of today in every branch of learning lies towards specialisation. These methods of close scrutiny have added enormously to the sum of our knowledge; but in some branches, in history, for example, this addition is gained at a price. The historian who concentrates his attention on the development of some small country or district or on the events of some decade, however important it may be, must of necessity restrict his view. He runs the risk of losing his sense of proportion, of thinking his little story more important than the greater story of the civilisations of mankind. He makes himself artificial boundaries in space and in time. But cultural development is apt to ignore national frontiers and to stretch across the centuries. Differences of language and political organisation may split the world into units and an era may have its passing fashions. But the story of civilisation tells of the interplay of forces acting on a vaster stage and at a leisurely rate. There have always been travellers amongst mankind, whether as nomad tribes or as individuals, pilgrims or merchants or diplomats; and the traveller wherever he goes learns of new ideas and new practical devices. Sometimes these discoveries spread rapidly; sometimes they mature slowly in the consciousness of those that find them. But it is only in lonely and isolated districts that civilisation stands still and nothing penetrates across the border. The world advances owing to the mutual intercourse and

Professor the Hon. Steven Runciman M. A. delivered a lecture entitled, "The Iranian Influence on the Mediaeval Culture of Europe" in the Anglo-Persian Institute on Tuesday September 26th 1944 under the auspices of the British Council. Professor Runciman after obtaining a double first at Cambridge became a fellow of Trinity College (1927-38), and was Lecturer at the University of Cambridge from 1932 to 1938. At the present time he holds the Chair of Byzantine Art and History in the University of Istanbul. His publications include The First Bulgarian Empire (1930) and Byzantine Civilizations (1933). It was while he was in Cambridge that Prof. Runciman's interest in Persia was first awakened by Prof. E. B. Browne, to whose inspiration so many orientalists and others owe a deep debt of gratitude. In thanking the lecturer Miss Lambton said that Prof. Runciman's talk would stimulate the interest of his listeners in the problems of the interaction of societies upon each other. He had shown that the inspiration for many of the ideas which culminate in Byzantine Art was to be sought in the East rather than the West. His talk suggested that the historical significance of Sassanian Art might lie largely in the influence it exerted on Byzantine Art.

The Editor wishes to acknowledge his thanks to Dr. Lotfali Suratgar, Professor of the University of Teheran, who has been responsible for the Persian Translation of this lecture.